ملا پناه واقف

آراز داداش زاده

ملا پناه واقف

(شرحی در باره زندگی و آثار او)



اداره انتشارات دولتی آذربایجان
آذرنشر — ۱۹۶۸

مترجم:
نصرالله نصراللـه‌یف



7 — 3 — 3
35 — B, 868



«هرباسوادی ملاپناه نمیشود»

ضرب‌المثل مشهور آذربایجانی

در اوایل قرن هجدهم بسال ۱۷۱۷ در ده «قیراق دلاحلی» محال قازاخ آذربایجان در خانواده آقامهدی پسری چشم بدنیا گشود. نام اورا پناه نهادند. بعدها مردم بدلیل دانش و آگاهیش اورا ملاپناه خواندند و هم اوست که بالاخره مانند یك شاعر بزرگ با تخلص واقف مشهور گردید.

در قرن هجدهم شعرای کشورهای خاوری بر خلاف اروپا امکان نداشتند آثار خودرا بچاپ برسانند. ولی هنر اصیل، سخن پرمعنا و شعر حقیقی ارج خودرا مییافت و بزودی بر سر زبانها میافتاد. واقعا هم جز این چه سببی میتوان یافت که اشعار واقف حتی در قرن گذشته نظر کسانی مانند «لارا زابلوتسکی» شاعر لهستانی، «کریتسموالد» شاعر

و معارفپرور استنی. «چرنیشوسکی» دموکرات انقلابی روسی. خاورشناسان معروف «برژه» و «ن» ، «کولاک» او کرائینی‌راجلب نموده و مطبوعات آلمان، کشوری که نوابغی چون گوته و شیللر بادبیات جهان اعطا کرده شعر واقفرا برتر از شعر آلمانی شمرده‌اند. چه سبب داشته است که اشعار واقفرا با الفبای ارمنی و گرجی نوشته‌اند و خواننده‌گان توده‌ای‌این خلقها آنرا همه جا میخوانده‌اند؟ بچه علت این اشعار دررشد و پیشرفت‌شعر ملی داغستان نقشی باین اهمیت بازی کرده اند؟ علت آن نیرو و عظمت هنر است که هیچ حد وسدی نمیشناسد. علت آن قدرت عظیم هنر شاعر و پیوستگی شعر واقف با زندگی مردم‌است.

هنگامیکه غزلیات پر شور و مشحون از احساسات و نشاط واقفرا میخوانیم، اشعار آناکره ئونت، حافظ، خیام، پترارکا. فضولی، موسه. بودلر و لرمونتوف سرایندگان مشهور عشق و محبت بخاطر ما میایند.

صحیحترین معیار عظمت هر شاعر و فنانا پذیری آثار او آنستکه تا چه درجه در بین مردم اشاعه دارد، تا چه درجه در انسان شور و هیجان بر میانگیزد، ذوقش‌را نوازش میدهد و باندیشه‌اش وامیدارد. واقف یکی از این گونه هنرمندان سعادتمند بود. بین ما و دوران واقف دو

قرن فاصله‌است. لیکن اشعار او امروز نیز سر زبانهاست. شکل ترانه و موسیقی بخود میگیرد و انسان‌را بوجد و هیجان در میاورد.

زندگی واقف مملو از حوادث جالب و تاثر انگیز بود. او طی زندگی خود راهی هموار در پیش نداشته. بارها در برابر ناملایمات زندگی قرار گرفته و با مرگ پنجه در افکنده‌است.

استعداد و دانش واقف اورا بمقام وزارت‌خان قره‌باغ رسانید.

واقف شخصیتی توانا و از هر لحاظ پیشرفته بود. از اطلاعاتی که در دست داریم آشکار میشود که او تیر اندازی ماهر و معلمی توانا بوده و بنجوم، بخصوص مطالعه حرکت سیارات‌علاقه داشته و بمعماری نیز میپرداخته‌است. در مقام وزارت نیز، او بعنوان مردی دور اندیش و مدبر اشتهار یافته بود. ولی تنها قلمروئی که قلب واقف‌را در تمام طول عمرش مسخر کرده بود و فقط بوسیله آن میتوانست احساسات و هیجانات درونی خودرا ابراز کند، همانا شعر بود.

شعر واقف و زندگی‌اش باهم پیوند نزدیک داشتند. واقف بسیاری از اشعار خودرا بمناسبتی سروده‌است که

میتواند بروشن ساختن حوادث مربوط بزندگی وی کمك کنند. لیکن این اشعار، قبل از هر چیز، برای ما از لحاظ ادبی دارای اهمیت وارزش هستند.

دوران کودکی واقف در سر زمینی گذشت که در آن هنر آواز وسنن شعر توده‌ای ریشه محکمی دوانده بود. در آن دوران شعر توده‌ای چهره هائی چون قربانی، عاشق عباس توفار قانلی و ساری عاشق پرورنده بود و بتدریج اشاعه و سیعتری مییافت. واقف شیفته مهارت نوازندگان توده‌ای بود. ساعتها در کنار آنها نشسته گوش میداد و از مطالعه غنای زبان مکالمه‌ای ده‌ها و احساس عمیق روح مردم لذت میبرد.

آذربایجان، سر زمین شعر و شاعری، حتی در قرن دوازدهم سخن سرایانی چون خاقانی شیروانی، که باعماق فن شعر تسلط داشت واستادنابغه‌ای نظامی گنجوی، سراینده مخزن الاسرار، لیلی ومجنون، بادبیات جهان اعطاء نموده بود. در قرنهای چهاردهم—پانزدهم غزلسرایان نکته سنجی چون قاضی برهان الدین وحبیبی، سخنوری چون نسیمی— سراینده حیثیت و آزادی انسانها، شاعری چون خطائی نویسنده داستان منظوم دهنامه گوینده غزلها و اشعاری بوزن هجادر امر پیشرفت ادبیات زبان گذارده‌اند. بالاخره

درقرن شانزدهم سخنسرای نیرومندی چون فضولی پابعرصه ادبیات گذاشت وشعر آذری‌را بمرحله نوینی ارتقاء داد.

درقرون وسطا ادبیات‌کمترکشوری میتوانست بوجود چنین گروهی ازشعرای هنرمند، که‌در رشته‌های مختلف داد سخن داده باشند، افتخار کند. کسی میتوانست در نظمی، که‌صاحب چنین سنن شعری رفیع و ثروتمندی بود. مقامی شایسته احراز کند. که‌در اواصالت وهنرمندی‌خاص وجود داشت.

درواقف این خصائل بطور در خشان جمع‌بود،وبهمین دلیل در تاریخ ادبیات آذربایجان نقش بینظیری بازی کرد.

واقف غزلسراست. تمام اشعاروی مشحون از تغزل بود. واقف توانسته‌است با دوبیتی‌ها. تجنیسها، مستضادها، مخمسرها و غزلهای خود شعر غنائی‌را تاحد قابل ملاحظه‌ای ترقی دهد. لیریزم او بدلیل تنوع و طراوت رنگ آمیزیها. پیوند بازندگی‌مردم تشبیهات‌پرمعنا وزبان زنده وگویایش شهرت یافته است.

واقف بشعر کلاسیك خاور. بخصوص شعر آذربایجان، عمیقا آشنابود. مهارت هنری اسلاف خودرا بااشتیاق میا-موخت وصنعت شعررا فرا میکرفت. ولی آثار شفاهی

توده‌ای واشعار خوانندگان توده‌ای‌در شعر اوتاثیر جلی و مهمی بخشیده‌اند.عظمت واقعی واقف درآنست که‌توانسته است این دوشاخه میراث ادبی مارا درهم آمیزد. تلفیق جالب وتاثیر متقابل شعر کلاسیك بافولکلور نتایج‌مثبتی درخلاقیت هنری اوبخشیده است شعر واقف نوعی منتجه شعر قبل ازاوست وبرای شعر نوافق درخشانی گشوده است. واقف دراشعار خوددست بانتقاداتی نیززده است، ولی روح اشعار اورا وصف زیبایان تشکیل میدهد. شاعر تاپایان عمردر همین موضوع شعر سروده است. دراشعار واقف تمام جوانب خاص لیریزم برجسته، یعنی ساده‌دلی. آتش درون، روح مانوس وحساسیت بی‌پایان‌وجود دارد.

درعین حال اشعار واقف ازلحاظ روح وسبك خود از آثار لیریك شعرای دیگر خاورزمین متمایزاست. میتوان گفت‌که تمام نویسندگان وشعرای برجسته قبل ازواقف، تحمل رنج و عذاب: حزن‌و اندوه‌و زیستن بامید وصل یاررا هلف غائی عشق میدانستند. آنان کلمه «یار» را اغلب بمعنای موجودی ایده ال، غیر قابل وصول و غیر قابل لمس بکار میبردند. در اشعار آنها زیبائی در مرکز قرار میگیرد وتمام دنیا دراطراف آن‌گردش میکند. بنظر این

شاعران عشق اصولاایده‌ال ورمز زیبائی و خیرخواهی بمعنای عام است.

ولی واقف صاحب چنین روحیه‌ای نیست. اوباچهره‌های مجرد سروکار ندارد. قلم شاعر زیبایان واقعی وقابل لمس‌راکه هرروز درزندگی میتوان دید توصیف مینماید. واقف زیبائیهای جسمانی و خطوط جاندار و مشخص چهره آنهارا ترسیم میکندوباشوروهیجان فراوان وصف مینماید.

قهرمان لیریك شاعر موجودی‌است‌که بازندگی، خاك‌و زمین پیوند دارد. اورا محبت ایدال قانع نمیسازد.اوبنعم آخرت چشم ندوخته، میکوشد اززندگی لذت ببرد. دوست بدارد ودوستش بدارند. انتظار غیرفعال در آستان عشق ورنج بردن درراه وصال محبوب شیوه واقف نیست. او مرد زندگی است وازاینرو دیدار یار برایش ازافکار آسمانی درباره اوبمراتب واجب تروجالب تراست.

موازین اخلاقی زاهدان ریائی، که عشق انسانی‌را گناه میشمرند، درپیش واقف به‌پشیزی نمیارزد. قهرمان لیریك او عشق خودرا بمعشوق آشکارا اظهار میدارد. بیتابی خودرا برای دیدار وی بیان میکند واورا بتنعم از لذت زندگی فرا میخواند.

بیالذت بریم از غمزه‌و نازه
نیندیشیم وباخود باشیم همراز.
شبان تار تاصبح دل افروز
بشیم باقصه های نغز دمساز*

دراشعار واقف تشبیهات ومقایسه‌هائی وجود داردکه برای آن‌دوران بسیار جسورانه است. واقف از احکام دینی کور کورانه اطاعت نمیکند ودر بسیاری ازدوبیتی‌هایش یاررا براماکن مقدس اسلام چون مکه، مدینه و کعبه برتر میشمارد. اویاررا «محراب ومنبرم، کعبه علیایم، عقلم، هوشم، جانم ودین ودنیایم» خطاب‌میکند.

واقف بتبعیضات دینی و ملی قائل نیست. قهرمان واقف بیك دختر گرجی که‌از کلیسا بیرون میاید دل‌میدهد ومیگوید که‌اکنون بحال شیخ صنعان پی میبرم و میفهمم که‌حق بااو بوده است:

واقفم! برطاق ابرویش نمودم چون نظر
گشتم از محراب ومنبر، دین‌و ایمان دورتر.
حال فهمیدم چراشد شیخ صنعان دربدر.

---

*ترجمه اشعار
از ا. جعفرپور است

از آثار واشارات واقف میتوان پی برد، که شاعر بارفع حجاب زنان نظر موافق داشته است. او از وضع زنان که مجبور بودند چهره و زیبائی خودرا درزیر چادر و نقاب نهان سازند. متاثر میشود و میگوید: «چادر ازسرونقاب ازچهره برانداز زیرا زشتی آن بیشتر است.»

واقف، مانند یك شاعر، مخالف است که زیبائی زن، زیبائی که بانسان، بهنرمندان روح زیبائی میبخشد و در آنان احساسات والا وعلوی برمیانگیزد، در تیرگی چادر پنهان شود و با تاسف میگوید:

چرا روبند لبهای توبسته؟
چرا درپرده رویت بند گشته؟
فقط این نکته دانم من، که زشتان
کنند از خجلت خود روی پنهان.
خدارا شکر یارا گونه هایت
ندارد نقصی وچون لاله خندان.
کمان ابرو، سیه زلف وسهی قد
لبانت چون شکر، دندان چومرجان.
چرا پنهان کنی خودرا ندانم
خجالت میکشی ازاین وازآن.

واقف بعشق و محبت باحس مسئولیت بزرگی مینگرد ودربرابر عشاق وظایف خطیری میگذارد و ازآنها صداقت وانسانیت متقابل انتظار دارد. باید بین عشاق احترام و اعتماد وجود داشته باشد و مقصود یکدیگررا با یك اشاره بفهمند.

تو آنرا واقفا. معشوقه پندار
ترا دلبسته وعاشق شمارد.
نراند عاشق از در دلبرشررا
اگر دلهایشان پیوند دارد.

عشاق درراه عشق بادشواریها، موانع و قربانیها روبرو میشوند، ولی عاشق حقیقی باید همه آنهارا تحمل کند. باین‌مناسبت، واقف میگوید: «هربلائی که‌از خوبان بمن برسد درراه درمان‌آن نخواهم کوشید».

در اشعار واقف نسبت بغرور وحیثیت زن احترام عمیقی حس میگردد. اومیخواهد زن دوست و یاور مرد باشد. چنانکه میگوید:

دلبری کودل پرعشق ومحبت دارد
سالها گرگذرد هیچ نگردد پژمان

گربود کهنه‌و نواوبلرخشد چوگهر
همچنان جلوه‌کند، کم نشود ارزش آن.

واقف در توصیف خصوصیات چهره‌ها استاد است. اوعلائم ظاهری معشوق رابا دقت ومهارت خاصی تصویر میکند. شاعر بوسیله چند خط وتشبیه تصور آشکاری از معشوق بوجود میاورد. تصاویراوچهره‌های انسانی حقیقی وزنده‌ای هستند. واقف اغلب بادقت یک‌مردم شناسی‌البسه وآرایش زنان شهری وروستائی‌را تصویر میکند. چهره‌های مشخص ومبرزی بوجود میاورد ورنگ‌آمیزیهای ملی‌رابطور برجسته‌ای مجسم میسازد.

درشعر واقف طنزی ظریف ومخصوص بخود اووجود دارد. مااین طنزرا در دوبیتی مشهور او «عیدآمد» آشکارا میبینیم این شعر راواقف بمناسبت عید نوروز نوشته است ومربوط بدوره عزیمت اواز قازاخ به‌قره‌باغ‌ومکتب داری اودریکی ازدهکده‌های آنجاست. اودر آنجا ازلحاظ مالی درتنگدستی بسر میبرد واز جهالی که‌درده آقائی میکردند. ناراضی بود. ولی شاعر ضمن توصیف این وضع نیز ازشوخی وظرافت جبلی خود دست نمیکشید.

مدتی بعدواقف بقلعه شوشا، مرکز خان‌نشین قره‌باغ میرود و مکتبی دایرکرده بتدریس مشغول میشود. بزودی شهرت واقف بعنوان شخصی باسوادو قابل سراسر شوشارا فرا میگیرد. دیری نمیگذرد که ابراهیم‌خان حاکم قره‌باغ اورا بدربار خود دعوت مینماید. او نخست بسمت اشیك آقاسی و سپس وزیر اعظم خدمت میکند و مانند رجل دولتی دور اندیش و عاقلی شهرت مییابد.

واقف با وجود اینکه در دربار زندگی میکرد، بی‌اندازه ساده بود. برای بهبود وضع مردم میکوشید و صمیمیت خودرا نسبت بدوستان و بستگانش حفظ کرده

فعالیت دولتی واقف در رمان یوسف وزیر نویسنده آذربایجانی بنام «در میان خون» و نمایشنامه صمد وورغون شاعر محبوب ما بنام «واقف» انعکاس یافته‌است.

در همان سالها، میهن پرستی واقف بارزتر خودنمائی میکند. واقف که بمردم و هم میهنان خود فخر میکرد، هنگام اقامت در کنار رودکر از فقر مردم متاثر میگردید:

قشلاقهای قراقباسان
تمام سال سبز و خرم

گله‌هارا میچرانند
در چمنها در زمستان.
افسوس که هیچ اثری نیست
از چادرها در این مکان.

شاعراظهار تاسف مینماید که، زنان و دختران آن سر زمین، در اثر فقر و نادانی عقب مانده‌اند:

چشمك زنند این زیبایان
در چین هم‌نیست نظیر شان.
شیرین سخن، شیرین بیان
افسوس که نیست زیورشان

ولی واقف تنهابسخن وتاسف اکتفا نمیکرد.اوبعنوان یك شخصیت عالیرتبه خان‌نشین قره‌باغ جدا فعالیت مینمود. سالهای زندگی واقف در دربار، بادوران بسیار پرنشیب وفرازی مصادف بود. دراواسط قرن هجدهم خان‌نشینهای آذربایجان شمالی استقلال بدست آورده، ولی اغلب آنان هنوز باندازه کافی تحکیم نیافته بودند. خان‌نشین‌قره‌باغ یکی ازخان نشینهای نیرومند بود و میتوانست سیاست مستقلی رادرپیش گیرد. درنامه نگاریها واقدامات سیاسی

ودیپلوماتیك خان‌نشین قره‌باغ واقف نقش مهمی بازی مینمود. ازشوشا مدام به‌پطربورك، تفلیس، ایران، ترکیه وخان‌نشینهای آذربایجان نامه‌ها ونمایندگانی گسیل‌میکردیدند. این کارها مستقیما تحت‌نظر واقف صورت میگرفت. اوهوادار ایجاد روابط حسنه باروسیه و گرجستان بود. واقف دردفع حمله اشغالگران خارجی نیز شرکت میکرد. نظریات اودرباره اداره خان‌نشین قرباغ برای زمان خود بسیار مترقی بود.

فعالیت دولتی واقف هرقدر مهم باشد، بازاو برای ما بعنوان شاعری دارای قلب و احساسات پاك‌وهنرمندی‌نیك‌بین گرامی‌تر است. نیك‌بینی جالب‌ترین ومتمایزترین خواص لیریزم واقف است.دراشعار وی‌لذت‌عشق، احساس زیبائی وجهات روشن زندگی باقلم شیوائی ترنم میگردد. آثار شاعر باستثنای دوران کوتاهی ازآخر عمرش مشحون از نشاط وسرور است. شعر اودر انسانها عشق بزندگی و استفاده ازنعم جهان رابرمیانگیزد ودر محیط قرون وسطا چون ستاره‌ای میدرخشد. مادر خششش این ستاره دوردست ونورافشان را امروز نیز میبینیم.

نیك‌بینی واقف درتاریخ ادبیات شرق وبخصوص ادبیات آذربایجان پدیده‌ای قابل توجه بود. واقعا هم در

دورانی که فلسفه اندوه وطرز فکری مانند «غم‌وغصه‌چون دووزیر درکنارم نشسته‌اند» (خطائی) درشعرنیرومندبود. اهمیت خوش‌بینی واقف در ادبیات وویژگی این‌پدیده در تاریخ ادبیات‌خود بخود آشکار است.درعین‌حال خوش‌بینی واقف بافلسفه‌ای‌که ازشعر یونان قدیم آغاز گرفته و میگوید: «دنیای‌پنج‌روزه» رابایدبهر قیمتی شده باشد خوش‌ودر عیش‌و عشرت گذرانید، بافلسفه هدونیسم و طرافداران اپیکور وبا طرزفکر حاکم دررباعیات خیام نیز فرق دارد واز آنان حیاتی ترورواقع بینانه‌تر است. علت اصلی آنست‌که واقف اززندگی انسان بحث میکند، نه‌از مرگ‌او، وانسان‌را از فانی بودن عمر،از عذاب آخرت و روز قیامت نمیترساند.

در عصری که واقف میزیست نیرومند ترین نماینده این شعر حزن ؤ اندوه ملا ولی ودادی (۱۷۰۹–۱۸۰۹) بود که اشعار لیریك او شهرت داشت.

جهات مشترك بین واقف و ودادی زیاد است. هر دوی آنها از شعر و زبان توده‌ای بطور خلاق استفاده کرده‌اند وچون دوصاحبدل بایکدیگر دوست وهمراز بوده اند. علاقه شدیدآنهابیکدیگر ازنامه‌های منظومی‌که‌بیکدیگر فرستاده‌اند آشکارا حس میشود. ولی این هنرمندان در

باره حوادث زندگی نظریات مغایری داشتند. ودادی که صد سال عمر کرده وباناملایمات فراوانی روبرو گردیده بود از زندگی چیز خوبی انتظار نداشت ومعتقد بود که دراین دوران تلخ هیچکس خوشبخت نخواهد بود.

شعر واقف وودادی مانند دوجانب آئینه زندگی که بایکدیگر متغایر، ولی مکمل هستند، بسیار جالب توجه است. معمولا برای نشان دادن نیک‌بینی واقف مباحثات اورا باودادی شاهد میاورند. این‌امر تصادفی نیست، زیرا نظر مغایر دوشاعر درباره مسائل گوناگون ازاین مباحثات ومکالمات آشکارا مشاهده میگردد. دراین مباحثات‌که از لحاظ مضمون در خواننده تاثیر خاصی بجای میگذارد، و از حیث‌سادگی ووضوح متمایز هستند، هردو شاعر مسائل مختلف معاش، اخلاق ودین‌را (که شاید در نظر او کوچك بنظر برسند) عنوان کرده درباره مباحث جاویدی چون زندگی و مرگ نظر و افکار خودرا بیان میدارند. در این مباحثات دوفلسفه ودو طرز فکر درباره حیات با یکدیگر وارد تصادم ومباحثه میگردندودر زیر پرده‌مزاح این سئوال مهم مطرح میشود، که‌آیا بااعتقاد بفنای عمر و احساس مصیبت هائی‌که سراسر زندگی رافرا گرفته است میتوان زندگی‌را با دیدگانی نیك‌بین نگریست؟

باین سؤال واقف پاسخ مثبت میدهد. واقف دوست موقر وسالخورده خودرا بنشاط و بهره‌گیری از زندگی میخواند. اوبودادی‌توصیه میکندکه قدر زندگی‌را بداند واز تخیلات پوچ درباره آخرت دست بکشد. واقف ازایده‌های این جهانی دفاع میکند ووادادی‌را از روح بدبینی بر حذر میدارد. واقف دراینجا بسطح‌جسورترین افکار دوران خود وبسطح آرمانهای بشر دوستانه‌ارتقاءمییابد. سخنان اوچون سرود زندگی طنین میافکند:

پاک‌کن چشمانت. ازغم دورباش.
چیست غربت، چیست هجران وفراق
برتراز سلطان وخان بشمار خویش،
تاکه هستی درجهان مسرور باش

ولی روح ودادی با آن سخنان الفتی ندارد. او از فراز دیدگاه حکمت بدوستش نگریسته و با وقار شخصی جهاندیده، دانا و سرد و گرم روزگار چشیده میگوید:

دانم‌که چوطفل، بیقراری داری
باالهوو لعب توکارو باری داری.
حالاکه زپیری‌خبری نیست ترا
عقلت بسر آید، کنی از غم زاری.

ودادی واقف‌را کودك مینامد. لیکن مقصودش سن او نیست. بلکه اشاره بانست که واقف هنوز در زندگی دچار ناملایمات و بلایا نگردیده‌است.

واقف متانت‌را حفظ کرده، باشور و شوق انسانی که‌قدر هردقیقه زندگی‌را میداند وعشق بزندگی‌راگرامی‌تر از هرچیز میشمارد، چنین پاسخ میگوید:

ازآه‌و ناله برتو عزیزم چه‌فایده
خوش باش درجهان بغم وغصه‌دل مده.
جاری کنی سرشک غم ازدیده دمبدم
چون دل شکسته کودك معصوم وگمشده!

واقف میگوید: انسان برای غم و غصه پا بجهان ننهاده‌است و هنگام روبرو شدن با دشواری نباید مایوس و بدبین گردد. تا جان در تن است و نفس از سینه برون میاید، باید از زندگی و نعم آن استفاده کرد. انسان یکبار بدنیا میاید سعادت‌را هیچکس برای شخص او ارمغان نمیاورد. از اینرو نباید آه و ناله کرد. بلکه باید سررا بلند نگهداشت و از افکار اندوهبار دوری جست.

واقف در مباحثات خود بموهومات دینی و نظریات بدبینانه ضربه سختی وارد میسازد ومیگوید: «اصل زندگی وسعادت درآخرت وبهشت نیست، بلکه در کنار ما، درمیان خود انسانهاست» . اینسخنان واقفچون سرود زندگی طنین میافکند. گوئی واقف برودادی—یکی ازآخرین نماینده‌گان ادبیات غم‌انگیز کلاسیك، پیروزی معنوی‌بدست میاورد.

ولی مردی چون ودادی، صاحب تجربیات سرشار زندگی وناظر کشمکشهای دوران، درباره سرنوشت واقف چندان اشتباه نکرده بود. دردهه‌نهم قرن هجدهم دوران پرحادثه زندگی واقف آغاز گردید.

آغامحمدخان قاجار، شاه ایران، که بتازگی بتاج‌و تخت رسیده بود درسال ۱۷۹۵ بالشکری بسوی قره‌باغ حرکت نمود. شهر شوشا که موقعیت مستحکمی داشت، سی‌وسه روز در حلقه‌محاصره قرار گرفت ومقاومتورزید. هنگام این حمله واقعه‌ای روی داد که بر تیز فحمی‌و حاضر جوابی واقف دلالت میکند. آغامحمدشاه برای ترساندن ابراهیم‌خان بیت زیررا برای او میفرستد:

زمنجیق فلك سنك فتنه میبارد
تو ابلهانه گرفتی میان شیشه قرار.

واقف بمجرد خواندن این شعر بَیت مناسبی بخاطر آورده پاسخ میدهد:

گرنگهدار من آنست‌که من میدانم
شیشه‌را دربغل سنگ نگه میدارد.

این جواب شاه را بسیار غضبناك میسازد. باین ترتیب شاه برای اولین بار، بطور غیابی، باواقف آشنا میشود.

بالاخره لشکر ایران بمنظور خود نرسیده، قره‌باغ را ترك میگوید. ولی درسال ۱۷۹۷ آغا محمدخان مجدابه قره‌باغ حمله مینماید. خسارات حمله اول وقحطی که‌در اثر خشکسالی پدیدآمده بود. قدرت مقاومت ازمردم‌گرفته بود. دراین شرایط ابراهیم‌خان مجبور بتخلیه شهر گردید وشوشا بتصرف لشکر ایران درآمد. واقف، که‌معلوم‌نیست چرادر قره‌باغ باقی مانده بود، زندانی گردید. او روز بعد بایستی اعدام میشد. ولی بامداد خبر قتل شاه‌بدست نوکرانش که ازسفاکی وخون آشامی اوبتنگ آمده

بودند منتشر گردید. واقف بعد ازآزادی اززندان منظومی که‌برای ودادی نوشته چنین وصف میکند:

ای ودادی، بنگر این دوران کجرفتاررا
گردش دوران بی‌سامان‌و بی‌کردار را
کرد برخاك مذلت شاه را درلحظه
حال بنگر. ظالم باقدرت وقهار را.
شب فروزان بد چراغی، این سحر
خاموش شد
بنگر آن اقبال شب. این صبح پر ادباررا
چون جداشد ازبدن آن‌تاج زرین غفلتا
بنگر حالادر لگدها آن‌سرسر دار را.
کرد ظالم دوش بر قتل من بیچاره امر.
حال بنگر قدرت آن‌خالق غفار را.

ولی ابرهای تیره هنوز ازفراز سر واقف پراکنده نشده بودند. محمدبیک جوانشیر، که‌از آشفتگی اوضاع استفاده کرده زمام امور رادرشوشا بدست آورده بود، چون واقف راازیاران صادق عموی خودمیدانست‌بوی‌اعتماد نمیکرد. مخالفین واقف دردربار، یعنی اعیان کودن. محافظه‌کار و دور و نیز سر بلند نموده بودند.

زمانی ودادی دوست خودرا ازروش وحشتناك دنیای دون آگاه ساخته نوشت:

افتاده تازه برکفت امروز اقتدار
خواهی گریست بعد، تومحکم نگاه‌دار
باخون مکن توبیهده آلوده دست خویش
برخان وشاه نیست عزیزم امیدبیش.

دراینموقع است که در روحیه واقف تغییرات جدی روی میدهد ونارضایتی خودرا از زندگی بطور قاطع بیان میکند. البته صحیح نیست که این تغییرات حاصله درجهان بینی شاعررا امری تصادفی وحالتی وابسته بحوادث‌فجیع سالهای آخر عمرش محسوب داشت. نباید فراموش کنیم که حتی درشعر «عیدآمد» واقف اجتماع‌را آشکارا انتقاد میکرد. در اشعار بعدی‌اش‌نیز گاهی اشاراتی بمعایب‌دوران وجامعه فئودالی مشاهده میگردید. مثلا:

مکان مردم نیکو مخوف وظلمانی است
چه‌گنجها بخرابات دهر پنهانی است.

حوادث اخیر برای بیان نفرتی که نسبت بفجایع محیط ودنیای خبث وبیداد درقلب واقف انباشته شده بود، بهانه ای‌بیش نبود.

بسیاری ازشعرای قرون وسطا از دوران وبیعدالتیها شکوه کرده‌اند. ولی نارضائی واقف باشکوه‌های اسلاف ومعاصران اوتفاوت‌دارد.شکوهای‌واقف برخلاف شعرائی که‌از بیعدالتیهای‌زندگی بتنگ آمده‌وایمان خودرا بننگی از دست داده‌اند صفت مبارزه جویانه‌ای دارد وچون بانك اعتراض نسبت بنظام وقوانینی است‌که شخصیت واستعداد انسانی را تحقیر مینمایند.

واقف‌که تااین زمان چون انسان وهنرمندی نیك‌بین وعلاقمند بزندگی سخن میگوید، دراواخر عمرش بمقام یك معترض مبارز ومنقد وافشاگر رذالتهای دوران ارتقاء مییابد.

مخمس «ندیدم» واقف نتیجه زندگی گذشته شاعر ومبین نظریات اجتماعی اوست. درآن شاعر دیگر شیفته عشق وزیبائی نیست، بلکه مانند یك منقد نیرومندزمان ومحیط خود تظاهرمینماید. واقف علیه قوانین ورسوم زمانه

دون پروری‌که درهای زندگی را بروی ستمگران مردم زحمتکش واسیران‌هوی‌وهوس‌باز میگذارد. بانگ اعتراض خشمگین خودرا بلند میکند. واقف عقیده داردکه انسانها برای دوست داشتن ودوست داسته شدن بدنیا آمده‌اند و هنگامیکه میبیند آنان درراه بدست آوردن جاه‌ومال از هیچ پستی کوتاهی نمیکنند، بوحشت میافتد، محرومیت آنها ازصفات ویژه انسانی ویرا بلرزه میافکند، دنیای‌ظلم وبیدادرا بشدت مورد انتقاد قرار میدهد واعتراض شدید خودرا باین بی‌حقوقیها چنین بیان مینماید:

حالت یکرنگی مطلق ندیدم درجهان،
هرچه دیدم نادرستی بودوتزویر زمان،
نی صداقت، نی وفا در اختلاط دوستان،
نیست اصلا راستی ومهربانی در بیان...
بعداز این برزاده این روزگار امید نیست.

واقف امید خودرا با طرافیانش از دست میدهد، زیرا چه‌شاه وچه درویش چشم بمال دنیا دوخته‌اند و بخاطر سودخود ازهیچ فتنه وزور گوئی روی گردان نیستند. واقف میگوید «دستهاهر سوئی‌که دراز میشود بخاطر

درهم ودنیار است. اشتهای حکمرانان طماع را پایانی نیست ا پادشاهان هرلحظه بفکر تسخیر کشوری هستند».

شاعر ازخیانت کسانیکه دوست خود میدانست وبا آنان نان ونمك خورده بود بیشتر متاثر میشود. زیرا زمانی بانها بسیار خدمت کرده بود:

سنگ راسوده ازآن ساخته‌ام لعل وگهر...
ای بسا کوزه‌گر ازهمت من شدمهتر

ولی اکنون همه اینها فراموش گردیداست. دوستان دروغین، نه تنها از وی روی گردانده‌اند، بلکه حتی میکوشند باو صدمه‌ای نیز بزنند.

کلماتی چون «صداقت و وفا» مفهوم اصلی خودرا از دست داده و معانی مضحکی بخود گرفته‌اند. همه چیز مصنوعی و بی ارج گردیده‌است. در این هنگام‌است که واقف میگوید:

شنیدم که گفتند در یك مکان
که از راستی هست آنجا نشان.
نمودم بسی در پیش جستجو
ندیدم، تو بیهوده آنرا مجو

این شکوه‌هارا نمیتوان تنها نارضاییهای شخصی نامید.
واقف گوئی بر تمام جوانب ناشایست زمان خود باران نفرت میبارد و میگوید: «جز کذب و بهتان حکایتی نشنیدم، در کسی غیرت و شرم و حیا، ناموس و عار باقی نمانده‌است».

سراینده این شعر در برابر دیدگان ما، قبل از هر چیز، مانند فردی آگاه و حقیقت پرست مجسم میگردد. او توانسته‌است حکمرانان جهان و روحانیان در وغینی‌را که سراسر اسیر دست نفس اماره هستند سرتاپا رسوا کند ووضع اجتماعی دوران خودرا بخوبی تشریح نماید.

وقتی واقف میگوید: «کیست که‌خون او باشمشیر غم نریخته باشد» تاسف عمیق اجتماعی خودرا بیان‌میکند.

بعضی میگویند که مخمس «ندیدم» واقف دارای روح بدبینی است. این نظر نادرست است. واقف بدبین نیست، بلکه اعتراض میکند ونارضائی خودرا از دنیای دروغ وبیعدالتی‌آشکار میسازد وبدون‌اینکه دچاراحساسات شود، بایك محاکمه بیطرفانه، وضع اجتماعی دوران‌خودرا توصیف مینماید:

مختصر باید حذر کرد از جهان
نیك‌و بدرا نیست معیاری درآن.
جای خودرا کرده گم‌مردانگی.
سرنوشت رادمرد آوارگی.
باسخاوت دست خالی.
بی‌سخاوت پولدار،
بنده‌گان بی‌سیم‌و بگها مالدار
من ندیدم راستی
درکارهای روزگار...

واقعا هم آیا میتوان بیداد، بی قانونی و بیعدالتی اجتماعی راآشکارتر وشدیدتر از این انتقادکرد؟ درمحیطی که نیك از بد تشخیص داده نمیشود، منطقا. عاقلان زبون. نادانان صاحب مقام خواهندشد. ثروتمندان بیدادگر، و دادگران تهیدست خواهند گردید.

در مخمس «ندیدم» جسارت آگاهانه و هنر اصیل وحدت تشکیل میدهند. در این شعر که گوهر گرانبهائی از گنجینه شعر قرون وسطای خاور زمین محسوب میگردد. واقف تا سرحد تعمیم مسائل اجتماعی و فلسفی پیش میرود.

مخمس «ندیدم» واقف درعین حال درمیان ادبیات جهان یکی از زیباترین وجاویدان‌ترین‌نمونه‌های شعرلیریك حاوی مضامین اجتماعی است.

واقف کمی‌بعد از سرودن این شعر، فدای دسیسه‌های درباری گردید. نیروهای سیاه، علاوه براینکه جسم اورا ازبین بردند، خواستند بروی ضربه معنوی نیز واردآورند، لذا خانه‌اش‌را تاراج نموده، دست نویسهای آثارش را نابود ساختند. ولی اشعار واقف درمیان خلق باقی ماند. ترانه‌های اواز قلبها زدودنی نبود.

اشعار واقف باقی ماند ودر تاریخ ادبیات مقام شایسته‌ای گرفت. درباره تازگیها وطراوتی که واقف در شعرما آورده دربالا صحبت کردیم. ولی خدمت شاعر بادبیات مابان پایان نمییابد.

درآستانه قرن هجدهم درآذربایجان سنن شعرکلاسیك شرق بسیار نیرومند بود. شعر معمولا بوزن عروض که خاص ادبیات خلقهای آسیای میانه و خاور نزدیك بود سروده میشد، درقرون وسطا آنکس که قوانین عروض‌را فرانمیگرفت وبابحرهای گوناگون آن عمیقا آشنا نمیشد جرئت نمیکرد بدنیای شعر پابگذارد. واقف نیز بقوانین عروض کاملا آشنابود. غزلیات، مخمسها، مستزادها و

معشرات اوثابت میکنند که شاعر بر اوزان عروض تسلط داشته وتوانسته است دراین وزنها اشعار زیبائی بسراید. باوجود این خدمت مهم واقف درتاریخ شعر مربوط بقلمرو شعر غیر عروضی است. اوامکانات وزن هجائی‌را که‌شکل توده‌ای شعراست بسیار وسعت بخشیده وموقعیت‌آنرا در ادبیات کتبی تقویت کرده‌است.دوبیتی‌ها وتجنیسهای‌واقف دراین وزن، اکنون نیز برسر زبانهاست.

خدمت بزرگ دیگر واقف آنست که، درپاکی زبان آذربایجانی وغنی ساختن آن‌بالغات وترکیبات جدید نقش مهمی بازی کرده‌است. واقف میکوشید لغات و ترکیبات خارجی‌را که‌در ادبیات کتبی مقام محکمی گرفته بودند، بکار نبردوبجای آنهالغات جدیدی از زبان مادری بگذارد واقف بنیانگزار شعری است که‌در آن تمام تنوع، طراوت وامکانات زبان آذربایجانی آشکار میگردد. اووزن هجائی وزبان ادبی توده‌ای را بنوعی تثبیت کرده وبسطح جزئی مهم وضروری ازادبیات کتبی ارتقاء داده است.

شعر واقف، ازلحاظ مفاهیم وواژه‌های جدیدی که‌بزبان ما آورده، رنگ‌آمیزیهای تازه ومهارت کاملش دراستعمال لغات، برای شعر معاصر مانیز حائز اهمیت بسیار است.

واقف معمولا ازلغات زبان مکالمه‌ای، لهجه‌ها ومثلهای توده‌ای، بامهارت استفاده مینماید وبانها جلوه طبیعی میدهد.او هر کلمه‌را صیقل‌میدهد. بکلماتی‌که‌بارها شنیده‌اند رونق تازه‌ای میبخشد. واژه‌های زبان مردم‌رادر اشعار خود بکار میبرد وخواننده وشنونده را وادار میسازدکه‌بادیده تازه‌ای براین کلمات بنگرند.

تازگیهائی‌که واقف درسبك وزبان و جمله‌بندی شعر خود آورده، درپیشرفت آتی شعر آذربایجان تاثیر مثبتی بخشیده است.

خصوصیات زبان واقف، باخصوصیات هنری او وحدت کاملی تشکیل میدهند. یکی ازعمده‌ترین و گرانبهاترین جهات خصوصیات‌هنری واقف‌آنست‌که، تشبیهات،استعارات، تکریرات وچهره‌هائی که‌بوجودآورده طرز فکرآذربایجانی را منعکس میسازد وبا قوانین زبان آذربایجانی مطابق است.

شعر واقف در تاریخ ادبیات آذربایجان، از آن جهت نیز کیفا مرحله جدیدی‌را تشکیل میدهد، که درآن کشش نیرومندی بسوی رآلیزم وجود دارد. دردورانی که جریان اصلی شعر رارمانتیسم تشکیل میداد، این کشش شعر واقف، اهمیت بی‌اندازه‌ای کسب میکند. رآلیزم واقف

اصولا دربرخوردا وباحوادث زندگی وموضوع شعر آشکار میگردد.

علیرغم محلویتهای معینی که خاص سبك تغزل‌است، آثار واقف اساس فکر رآلیستی رادر ادبیات آذربایجان بنا نهاد.

هنرمندانی وجود دارندکه آثارشان هرچند ارزش ادبی خودرا حفظ کرده باشند، بازدر دنیای کنونی تنها یادگاری برای موزه‌ها بشمار میروند. ولی شعر واقف‌دچار چنین سرنوشتی نشده ونخواهد شد. درآثار او، بتمام‌معنی کلمه. روح معاصر حکمفرماست. ماشاعر را هنگام عشق ورزیدن، سرور وخشم نیزدر کنار خود حس میکنیم و هیجانها وافکار اورا ازآن‌خود میدانیم. آمال‌عالی‌او امروز نیز برای‌ما قابل درك است.

شاعر میخواست انسانهارا از لحاظ جسمی و معنوی کامل ودرپیشرفت مدام وموزون مشاهده کند. میگفت:

هرآنکه نام نکودر جهان نشانه گذاشت
به‌نیکنامی خود عمر جاودانی یافت.

ودرباره شجاعت وفداکاری میگفت:

میدان رزم باشد بررادمرد زندان.

نامرد وبیگسانرا رهچون فتدبمیدان.

گوئی روی سخنش باما است وآرزوها وآرمانهای‌مارا ترنم مینماید.

اشعار نیک‌بین واقف امروز نیز راه پیشرفت انسانها را روشن میسازد، و بمقاومت دربرابر دشواریها وموانع دعوت میکند وعشق بزندگی وبهره‌گیری ازآنرا میاموزد

Редактор *И. Джафарпур*
Художественный редактор *С. Гамбаров*
Технический редактор С. *Багирова*

Сдано в набор 3/IX-1968 г. Подписано к печати 25/IX. 1968 г. Формат бумаги 84×108¹/₃₂. Физ. п. л. 0,56. Условн. п. л. 0,92. Учетн.-изд. л. 1,0. Заказ № 684.
Тираж 1500. Цена 6 коп.

Комитет по печати при Совете Министров
Азербайджанской ССР
Азербайджанское государственное издательство
Баку, ул Гуси Гаджиева. № 1.

Типография им. 26 бакинских комиссаров,
Баку, ул. Али Байрамова. № 3.



Араз Дадашзаде

МОЛЛА ПАНАХ ВАГИФ

Азербайджанское государственное издательство
Баку—1968

٦ قپيك